

توسعه؛ ابهام مفهومی، مبانی معرفتی و الگوی دینی و بومی

دکتر سیدمصطفی ابطی

الف- طرح مساله

توسعه مفهوم پیچیده، چند بعدی، متکثر و کیفی است و سخن گفتن از آن دشوار. دشواری مباحث توسعه از یک سو به نارسائی درک و دریافت ملل مختلف از آن و از سوی دیگر به فرایند تحول جامعه و شیوه‌های مختلف تحقق توسعه برمی گردد.

توسعه هم آرزو و رویای جوامع فقیر است و هم منشأ ناکامی، سرخوردگی، بی ثباتی، تضاد و دوگانگی اجتماعی و فرهنگی آنان. بنابراین توسعه در ذهن و ضمیر مردمان کشورهای توسعه نیافته، جایگاه مشخص، روشن و تثبیت شده‌ای ندارد.

کسب توسعه به دنبال گسترش نظام ارتباطات و رسانه‌های همگانی، حمل و نقل، جهانگردی و آشنائی ملت‌های عقب مانده از پیشرفتهای جهان صنعتی مطرح شد و آرزوی رسیدن به چنان سطحی از حیات در اذهان زنده شد.

شرکت شماری از جامعه شناسان و فیلسوفان در بحث توسعه از گستردگی ابعاد مسأله حکایت می کند. جامعه‌شناسی توسعه انواع خصوصیات جوامعی را که به توسعه رسیده و یا از آن بازمانده‌اند را مورد بررسی قرار داده است.

جامعه شناسان، اقتصاددانان و سیاست ورزان هر یک به فراخور حوزه مطالعات خود و با توجه به گرایشهای علمی و اجتماعی خود، فرایند تحول در یک جامعه را ارتقاء در مجموعه ابعاد زندگی اجتماعی می دانند و معتقدند روند رشد طبیعی جوامع و نهاد‌های آن، در یک تحول کلان، روندی آرام، غیر خطی و پیوسته است. و اینکه چنین روند آرام و طبیعی در جوامع توسعه نیافته مبتنی بر چه مولفه‌ها و رویکرد هائی تحقق می یابد، نکته تامل نظری اندیشمندان مطالعات توسعه می باشد.

ب- سوالات پژوهش

سوالی که در این پژوهش بدان می پردازیم این است که چگونه می توان به توسعه رسید و مبانی نظری توسعه غربی کدام است؟

مدل هندسی توسعه مطلوب چیست؟ والگوی توسعه بومی و ملی مبتنی بر چه مولفه‌هایی می‌باشد؟ پاسخگویی به سوالات فوق و سوالاتی از این قبیل ما را به تامل نظری درماهیت توسعه و سرشت و سرنوشت آن رهنمون می‌کند و بدون شناخت ماهیت توسعه نمی‌توان بصیرتی در خصوص فرایند، مدل‌ها والگوها و نتایج آن پیدا کرد.

ج- فرضیه پژوهش

الگوی توسعه غربی مبتنی بر تجدد با نادیده گرفتن تمایزات تمدنی، اعتقاد به جهان شمولی راه و روش توسعه غربی و حرکت تک خطی توسعه دارد. در حالیکه الگوی توسعه هر جامعه بر اساس مبانی تمدنی و معرفت‌شناختی و فرهنگی آن جامعه طراحی می‌گردد. و نمی‌توان مفاهیم یک تمدن را به دیگر تمدن‌ها تعمیم داد.

د- واژگان و مفاهیم

توسعه، مدرنیسم، اومانیزم، سکولاریسم، دولتهای لیبرال، پست مدرنیسم، سخت، الگو، مدل

۱- تعریف توسعه

هرچند ارائه تعریف جامع و مانع از توسعه به دلیل پیچیدگی و ابهام مفهومی مشکل و بعضاً مستحیل است. اما اگر معیارهای پیشرفت نظام اجتماعی را از قبیل ارضاء نیازهای اساسی، کاهش پیچیدگی اجتماعی، توافق و وحدت ارزشی و انسجام اجتماعی بدانیم در این صورت تعریف جامع توسعه، فرایند پیشرفتهای همیشگی، هماهنگ، پیوسته و همزمان در کلیه موضوعات انسانی خواهد بود. از این منظر توسعه، پیشرفتهای و تغییرات هدفدار برای حصول به هدفی خاص می‌باشد^(۱). جامعه به مثابه فرد مراحل گوناگونی از رشد و تکامل را طی می‌کند تا به حد مشخصی از بلوغ فکری و فیزیکی برسد. توسعه مسیر این بلوغ و غایت آن را نشان می‌دهد.

با این تعریف توسعه به رغم برخورداری از اهداف، اجزاء و کارکردهای مادی در کلیت خود یک پدیده فرامادی است. با این وجود بدلیل عدم تعیین مرزهای قطعی و مسلم برای توسعه یافتگی، هیچ کشوری را نمی‌توان توسعه یافته نامید و باید همه کشورها را در شمار کشورهای در حال توسعه دانست. هرچند که مراتب و مراحل توسعه یافتگی جوامع و کشورها نسبت به یکدیگر متفاوت می‌باشد و بعضی از کشورها در صیوروت مستمر فرایند توسعه، از بعضی دیگر

پیش افتاده و تقدم پیدا کرده اند.

توسعه امروزه، هر آن انتزاعی تر شده و ایدئولوژی‌های گوناگون هر کدام مدعی تحقق اشکال متعالی تر آن می‌باشند. اینکه از سوسیالیسم افراطی قرن هیجدهم نوع سن سیمون گرفته تا کاپیتالیسم مطلق العنان قرن ۱۹، از لیبرالیسم کلاسیک ۳ دهه ابتدای قرن ۲۰ تا مارکسیسم روسی و چینی، مدعی به عینیت رساندن ایده آلهای زندگی و تحقق توسعه می‌باشند، نشان می‌دهد که توسعه چندان مفهوم انضمامی نیست و راه تحقق آن نیز برای همگان مشخص نشده است.

سیالیت و نسبیت مفهوم توسعه و تنوع ابعاد آن نشان دهنده این است که نظریات و تئوریهای مختلف در باب توسعه، بعد از تحقق پدیده توسعه به وجود آمده است. به عبارت بهتر تئوریهای توسعه پسینی می‌باشند و توسعه یافتگی در ابعاد و وجوه مختلف خود تقدم رتبی وزمانی بر نظریات مختلف مطروحه در باب توسعه دارد و تئوریهای توسعه در صدد تبیین رابطه علی پدیده توسعه یافتگی برمی‌آیند.

از طرف دیگر مسیر توسعه با کاربرد روش آزمون و خطا، پیموده می‌شود. تحقق توسعه تابع اراده فردی و جمعی افراد نبوده و به شیوه کاملاً غیرمختارانه و غافلانه صورت می‌پذیرد. از این رو تحقق توسعه در مغرب زمین محصول تدبیر و تامل نظری و برنامه ریزی علمی در قرون گذشته نبوده است و پیشرفتهای تکنولوژیک و سخت افزاری قرن ۲۰ نتیجه و برآیند برنامه ریزی‌های قرون گذشته بشمار نمی‌رود و امروز نیز مشخص نیست که سنجش، تدبیر و برنامه ریزی توسعه، در شکل دادن به توسعه آینده انسان و جهان موثر باشد و به عبارت بهتر می‌توان گفت توسعه تابع محض اراده افراد نیست.

۲- مبانی معرفتی توسعه

تجزیه و تحلیل پیشینه نظری توسعه، مقدمه‌ای برای درک و دریافت عمیق مبانی فکری و فلسفی توسعه محسوب می‌شود و تصویر درست و واقع بینانه‌ای از پروژه تاریخی توسعه به دست می‌دهد.

بنابراین برای ما و همه ملت‌های نظیر ما که در صدد نهادینه کردن توسعه در حوزه‌های مختلف حیات اجتماعی خود می‌باشند و دشواریهای مسیر توسعه را با تمام وجود خود

احساس می‌کنند، اندیشیدن پیرامون ماهیت توسعه و چیستی آن ضرورتی تام دارد و هرگونه گره‌گشائی در این مسیر، زائیده دریافت صحیح از ماهیت توسعه است. آنچه از آن تحت عنوان توسعه نام می‌بریم با مبانی تمدن غرب و نگاه و نگرش خاص این تمدن به انسان، جامعه و جهان در ارتباط تنگاتنگ می‌باشد. توسعه را باید با در نظر گرفتن سایر ارکان تمدن غرب، نظیر علم مدرن که از قرن ۱۷ تا به امروز با تخریب جهان‌نگری ارسطویی و نشان دادن تبیین به جانب گایتتمندی، رشد چشم‌گیری پیدا کرده است و تا نظام سیاسی، دموکراسی، و حقوق بشر و ... که در یک چارچوب ارگانیک با همدیگر کلیت واحدی را شکل می‌دهد، مورد نظر قرار داد.

نویسندگانی که به نظریه‌پردازی در زمینه نوسازی و توسعه در کشورهای غیر غربی پرداخته‌اند اساساً با بهره‌گیری از تجارب جوامع غربی، هرگونه تحولی که در کشورهای غیر غربی با فرایند تاریخی توسعه و نوسازی غرب تطابق داشته، مطلوب تلقی کرده‌اند و تحولات مغایر با این فرایند به عنوان عقب‌ماندگی مورد تحلیل قرار گرفته است. چنین رویکردی نسبت به جهان غیر غرب موجب شده است تا تحلیلگران مباحث اجتماعی، به دور از واقعیات موجود، به نظریه‌پردازی در باب توسعه اقدام کنند.

نقطه ضعف این مطالعات نشان دهنده این واقعیت است که به جای تجزیه و تحلیل واقع بینانه جوامع غیر غربی در ابعاد فرهنگی، اجتماعی و تاریخی، تلاش کرده‌اند به جنبه‌های انتزاعی جوامع سیاسی توجه کنند تا بدینوسیله بتوانند به راحتی وضعیت جوامع غیر غربی را با الگوها و نظریات خود تطبیق دهند و در نهایت بر روائی و اعتبار تئوریهای خود بیفزایند. در آثار اکثر نویسندگان مباحث توسعه به مفروضاتی برمی‌خوردیم که غالباً فریبده و غیر واقعی است. این مفروضات از یک سو به دلیل گرایش نخبگان سیاسی جوامع غیر غربی به انگاره‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی غرب و اخذ این انگارها برای همانندسازی آنها در میان جوامع خود و از سوی دیگر به پذیرش کامل نظام اقتصادی و سیاسی غرب به وسیله کشورهای غیر غربی، مبتنی می‌باشد.

همچنین تعصبات ذهنی و دگمهای علمی نویسندگان غربی مباحث توسعه به عنوان موانع بررسی همه متغیرهای دخیل در مطالعات توسعه محسوب می‌شود. این دگمها را در پنج دسته می‌توان تقسیم‌بندی نمود^(۲):

الف: تعصبات مفهومی: غربی‌ها نسبت به واقعیات زندگی اجتماعی و سیاسی و پیچیدگی

دگرگونیهای مستمر جوامع غیر غربی حساسیت کمتری دارند، حتی در شرائطی که محققان به واقعیت‌ها و پیچیدگیهای مختلف پی می‌برند، درصدد که آنها را براساس تجارب تاریخی و اجتماعی کشورهای غربی توضیح دهند. بنابراین نویسندگان مزبور در توضیحات مفهومی و برداشتی خود اغلب بر فرضیات عام تاکید می‌کنند. اشکال اساسی این امر آن است که نتایج توسعه در همه جا یکسان تلقی می‌شود.

ب: تعصبات ارزشی: بیشترین تعصبات ارزشی از دوقطبی شدن سنت و مدرنیسم نشأت می‌گیرد. نوگرایی دراصل به معنای نفی دین، انسان‌گرایی و خدامردگی است. نوگرایی بدین معنا به عنوان یک پدیده مثبت و مطلوب تلقی شده و درمقابل سنت گرائی به عقب ماندگی تعبیر و تفسیر شد. در ادبیات سیاسی سنت به مفهوم پدیده‌ای تلقی گردید که حداقل هزاران سال قبل پدید آمده است. آنچه موجب بدنامی سنت شد روشنفکری قرن ۱۸ اروپا بود. آن چه از متون عصر روشنفکری قرن ۱۸ و تبعات آن در قرون ۱۹ و ۲۰ برمی آید این است که سنت نیمه پنهان مدرنیته بوده و درعین حال ساختار نامطبوعی است که باید نادیده گرفته شود. متفکران عصر روشنگری با یکی پنداشتن سنت با اعتقادات جزمی سعی داشتند تا توجه بیش از حد خود را به امور جدید نشان دهند. مدرنیته با تلقی سنت به عنوان «غیریت» درصدد بود که ویژگیهای جوامع عقب مانده رانشات گرفته از سنت معرفی نماید. به هر حال عنوان «نوگرایی» و «سنت‌گرایی» نه به عنوان ابزار تحلیل عینی مفیداست و نه به عنوان درک واقعیت‌های جوامع مختلف.

ج: تعصب ساده‌سازی: عده‌ای از نویسندگان توسعه سعی کرده‌اند به جای پرداختن به پیچیدگیهای جوامع سیاسی و به منظور ساده‌سازی تحلیل خود، بخش‌هایی از ویژگیهای آن را از قسمت‌های دیگر منتزع کرده و پس از ساده‌سازی متغیرهای گوناگون به بررسی و تجزیه و تحلیل ساختارها و کارکردهای جوامع غیر غربی پردازند.

د: تعصب در گسترش مدرنیسم و غرب‌گرایی در جوامع غیر غربی: در چارچوب مسائل توسعه بسیاری از نویسندگان چنین تصور می‌کردند که الگوی فرهنگی غرب با کلیه لوازم و ویژگیها در جوامع غیر غربی گسترش یافته و به مرور زمان تمام مناسبات بومی آنها را دگرگون خواهد کرد.

ه: تعصبات نسبت به ارزشهای غربی: مردم شناسان غربی در جریان مطالعه جوامع غیر

غربی با تعصب نسبت به ارزشهای خود درصدد گسترش این تعصبات و نهادینه کردن آنها در متن و بطن جوامع غیر غربی برآمده‌اند و معتقدند که جوامع غیر غربی دربرخورد با حکومت‌های استعماری که آنها را به مبارزه طبقاتی مانند نظام‌های غربی کشانید، بسیاری از ویژگی‌های یک پارچه بومی خود را ازدست خواهند داد.

بمنظور گام نهادن در درک و بسط ماهیت توسعه‌ای که در مغرب زمین اتفاق افتاده است لزوم شناخت نسبت و رابطه توسعه و تجدد و این نکته که توسعه غربی برای مللی که نسبت به تجدد دیدگاه انتقادی داشته و از لحاظ نظری درصدد رهایی انسان از اسارت مدرنیسم می‌باشند از چه مولفه‌ها، اهداف و کارکرهائی برخوردار می‌باشد؟ ضروری است برای پاسخ به سوالات فوق، ابتدا تاریخچه مراحل و مدل‌های مختلف توسعه مطرح و سپس ماهیت توسعه غربی تبیین می‌شود.

۳- مدل‌های هندسی توسعه

رویکرد تاریخی به توسعه در جوامع نشان دهنده این واقعیت است که توسعه در فرایند تکاملی خود مراحل مشخصی را پشت سر گذارده است که قابلیت تبیین در یک مدل هندسی را داراست. همچنان که نقطه، خط، سطح و حجم اساس هندسه را تشکیل می‌دهد، مدل توسعه نیز در مراحل تکاملی خود بر این پایه استوار می‌باشد.

الف) توسعه نقطه‌ای (توسعه تکوینی - برون بعد)

ساده‌ترین شکل توسعه، توسعه نقطه‌ای می‌باشد. آغاز توسعه نقطه‌ای به ادوار نخستین حیات بشری برمی‌گردد. وضعیتی که در آن روابط مستمر و متقابل بین انسانها به وجود نیامده، تقسیم کار اجتماعی صورت نگرفته و جامعه تحقق پیدا نکرده بود و انسان به صورت پراکنده و در گروه‌های اجتماعی خرد زندگی می‌کرده است.

در این نوع از توسعه، پیشرفت به صورت اتفاقی، بدون برنامه و موردی روی می‌داد و پیشرفت هر مورد در دیگر موارد تاثیر گذار نبود. پیشرفته‌ها بیشتر در سطح اول تکنولوژی یعنی در جنبه‌های زیستی و ضروری حیات بشری رخ می‌داد و این پیشرفته‌ها نه تنها در دوره زمانی طولانی اتفاق می‌افتاد، بلکه در گستره کوچک سرزمینی ایجاد و کمتر به دیگر سرزمینها راه

می یافت.

این نوع از توسعه در دوره‌های ابتدایی حیات بشری رخ داده است. اما در فرایند تحول محیط زیست آدمی و با توجه به وقوع انقلاب کشاورزی و تحقق تمدنهای قدیمی، مسیر توسعه شرائط مناسبتری پیدا نموده و فاصله میان نقاط کاهش و کم کم خط شکل گرفت^(۳).

ب) توسعه خطی (توسعه علمی و صنعتی - توسعه تک بعدی)

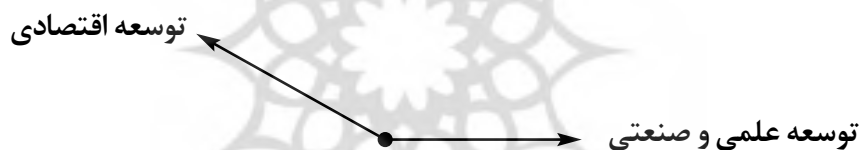
توسعه خطی از حیث تئوریک در رنسانس و از حیث کارکردی در انقلاب صنعتی شکل گرفت. مورخان نشان داده‌اند که حداقل دو انقلاب صنعتی در تاریخ جهان به وقوع پیوسته است. انقلاب اول در اواخر قرن هجدهم به وقوع پیوست که مشخصه اصلی آن نیز شکل‌گیری فن آوریهای جدیدی همچون ماشین بخار، صنایع نساجی و شکل‌گیری ماشین (به جای کار با دست) بود. انقلاب دوم تقریباً صد سال بعد روی داد که در آن اختراع برق، موتورهای احتراق و اتومبیل همراه با گسترش تلگراف و تلفن از مشخصات اصلی آن است. این تحولات در نوع خود از حیث شتاب و تاثیر گذاری، بی سابقه و مجموعه‌ای بود که زمینه را برای شکوفایی اختراعات در مقیاس‌های کوچک (کشاورزی، صنعت و ارتباطات) فراهم کرد^(۴). طی جنگ جهانی دوم و پس از آن، با انقلابهای جدیدی در انقلاب صنعتی روبرو شدیم. شکل‌گیری نخستین رایانه هسته اصلی انقلاب فن آوری اطلاعات در قرن بیستم را بنانهاد.

گسترش علوم و تکنولوژی و افزایش تولید و مصرف، نماد توسعه خطی بود. در این مرحله در بنیانهای اقتصادی، اجتماعی، علمی و تکنولوژیک دگرگونی بنیادی رخ داد و اندیشه‌های فلسفی جدید ظهور پیدا کرد، طبیعت گرایی، فن سالاری، تولید مداری و رفاه زدگی و مصرف گرایی نزع پیدا نمود و به دلیل افزایش قدرت انسان در تسخیر طبیعت، انسان مفتون صنعت و تکنولوژی شد و در این مرحله که توسعه خطی مبتنی بر پیشرفت علم و صنعت بود، ابعاد دیگر حیات فردی و اجتماعی انسان مورد توجه نبود.

در این مقطع، صنعتی شدن پیامدهای جدیدی برای سایر ابعاد ساختار داشت و موجب تغییر رادیکال در همه حوزه‌های حیات اجتماعی شد. مدرنیزاسیون اصطلاحاتی برای این تغییرات بود. مدرنیزاسیون به عنوان فرایند مستمری که در آن درجات بی شماری از مدرنیته وجود داشت قلمداد شد.

ج) توسعه سطحی (توسعه دوبعدی - توسعه اقتصادی)

گسترش علوم و تکنولوژی و افزایش تولید و مصرف که توسعه خطی را ایجاد کرده بود، جوامع را با بحرانهای مختلفی روبرو ساخت. معطلاتی همانند، بحران بیکاری، مبارزات طبقه کارگر، اختلاف شدید طبقاتی، فقدان توزیع مناسب ثروت، بروز خشونت‌های مختلف و جنگ جهانی اول و دوم، تحقق امپریالیسم و تامین مواد خام از اقصی نقاط جهان و چپاول ثروت ملتها و تلاش برای پیدا کردن بازار فروش و... ضرورت تجدید نظر درنگرش به توسعه را موجب شد. وقوع این بحرانها و مشکلات، نتیجه و براینده توجه به فن و تولید قلمداد شد و ناکارآمدی این نوع از توسعه آشکار گردید و از این زمان مباحث اقتصادی در کانون توجه قرار گرفت. بمنظور رفع این نارسائیهها و بحرانها، تئوریهای مختلف اقتصادی در حوزه‌های مختلف خرد و کلان و بین‌المللی در میان اندیشمندان مطرح گردید. بنابراین در این مرحله علاوه بر ضلع توسعه خطی، ضلع جدیدی به نام اقتصاد افزوده شده و توسعه سطحی شکل گرفت.



در توسعه سطحی، انسان به طور اساسی در فرایند توسعه مطرح شد و رفتار انسان در زمینه‌های مختلف اقتصادی مطمح نظر اندیشمندان قرار گرفت. البته نکته مهم این است که در این مرحله از توسعه تنها وجه مادی انسان مورد توجه بوده و انسان به عنوان ابزار یا عامل توسعه محسوب می‌شد.

د) توسعه حجمی (توسعه انسانی - توسعه سه بعدی)

پیشرفتهای به وجود آمده در مراحل توسعه خطی و سطحی موجب پیدایش و گسترش جنبش‌های فکری نوین شد. گذار اروپا از دوران فنودالیسم و سلطه کلیسا و ظهور رنسانس، بستری مناسب برای ارائه تعریف جدیدی از انسان بود.

مکاتب فلسفی و فکری جدید، جریانات روشنفکری و جنبش‌های اجتماعی انسان را به عنوان سوژه جدید مورد مطالعه خود قرار داده و انسان‌شناسی نوین شکل گرفت و متاثر از این

وضعیت نوپدید، ضلع جدیدی به دوضلع پیشین توسعه افزوده شد و توسعه حجمی شکل گرفت. این ضلع که به صورت عمودی بر سطح وارد شده بود ضلع توسعه انسانی بود. در این مرحله انسان نه به عنوان ابزار و عامل توسعه بلکه به عنوان هدف توسعه، موقعیت ممتازی پیدا نمود، در این مرحله مدار و محور توسعه بود و در حوزه سیاسی دموکراسی و در حوزه اقتصاد، تولید برای انسان و نه تولید برای تولید، در حوزه مدیریت انگیزش برای پیشرفت، در حوزه جامعه‌شناختی حقوق بشر و در حوزه فلسفه اومانیسیم مطرح گردید.



بر اساس نکات مطروحه فوق، آنچه در غرب تحقق یافته و تحت عنوان توسعه یافتگی از آن تعبیر می‌شود، نتیجه مسلم وقطعی گسترش اندیشه‌ای است که از رنسانس تا به امروز، بنیاد زندگی انسان غربی را شکل داده است و آن چیزی جز بسط و انکشاف پروژه تجدد نیست. بر این اساس چند عنصر بنیادین درشالوده‌سازی توسعه مغرب زمین نقش اساسی را ایفا نموده‌اند که بدان اشاره می‌شود:

د-۱) اومانیسیم و اصالت بشر

اگر تفکر یونان باستان «عالم محور» و تفکر قرون وسطی «خدا محور» باشد، تفکر مدرن را «انسان محور» می‌خوانند. در تفکر مدرن عالم بزرگ ارسطویی و افلاطونی در ذیل عالم صغیر یعنی انسان آورده می‌شود^(۵). دکارت گفته است «من شک می‌کنم، پس هستم» شک به این معنا اساس مدرنیته است. یکی از وجوه تمایز بخش انسانی از دکارت به بعد شک می‌شود. دکارت مدعای خود را به فرض وجود یک قدر قدرت نیرنگ باز آغاز کرد که پیوسته دست اندکار فریفتن ماست، آنهم درست در مورد مفاهیمی که نسبت به آنها یقین داریم: اما من برای فریب خوردن باید باشم. من هم اکنون وجود دارم، چون شک می‌کنم، پس می‌اندیشم، می‌اندیشم پس هستم.^(۶)

این من متفکر است که همه چیز را معنی کرده و به همه چیز هستی می‌بخشد. در آن جمله

«من می‌اندیشم، پس هستم» این پس به معنای نتیجه‌گیری نیست، تamen متفکر نشان و علامت هستی باشد، بلکه من متفکر اصل بوده و هستی از آن شروع می‌شود.^(۷) بشر وقتی که معیار می‌شود، معنا تعیین می‌کند و هستی بخش می‌شود و به هرگونه نظم الهی و طبیعی پشت پا می‌زند و خود نظم جدید می‌سازد و طرح نو درعالم و آدم می‌اندازد. به وجود آورنده طرحی می‌شود که امروزه از آن تحت عنوان توسعه یاد می‌شود. بدین ترتیب می‌بینیم که میان توسعه، اندیشه اصالت بشر و اومانیسم مناسبتی برقرار است.

د-۲) سکولاریسم

ماکس وبر دوران مدرن را دوران اسطوره زدائی قلمداد می‌کرد. وی دریان ویژگی دوران مدرن از مولفه دیگری نیز نام می‌برد و آن سکولاریسم می‌باشد.

سکولار بودن در اصطلاح کنونی ادبیات فلسفی و عقلانی مغرب زمین به معنای تعلق به مرتبه مادی وجود می‌باشد. تعبیری نظیر بدون زمان^(۸) و مرتبه زمان^(۹) جهان را به دو بخش تقسیم می‌کند.

مرتبه بدون زمان مرتبه روحانیت، ماورای طبیعت و غیبت که اساساً زمان در آن وجود ندارد تلقی می‌شود و مرتبه زمان مرتبه عالم ماده می‌باشد. زمان بی ماده و ماده بی زمان وجود ندارد. زمان فرزند حرکت است و حرکت هم با ماده همراه است.

سکولاریسم به معنای منحصر کردن توجه به عالم زمانیات و عالم ماده می‌باشد. وقتی عالم روحانیت و ماورای طبیعت کنار گذاشته شود جهان انسانی، جهان کوچکتری خواهد شد و انگیزه‌های انسان و اندیشه‌های او تغییر پیدا کرده و منحصر به این عالم خواهد بود و این بدین معناست که انسان فقط برای حیات و معیشت دنیوی تمام تلاش خود را معطوف خواهد کرد و از عوالم دیگر چشم بر خواهد گرفت.

سکولاریسم بر ۴ نوع قابل تقسیم بندی است:

- ۱- سکولاریسم به معنای دنیا گرایی و ترک زهد در مقابل رهبانیت.
- ۲- نفی دخالت روحانیون در امور کشوری که معطوف به عملکرد روحانیت مسیحی در خصوص دخالت در همه حوزه‌های زندگی بشری بود.
- ۳- سکولاریسم سیاسی به معنای تفکیک دین و حکومت.

۴- سکولاریسم فلسفی که به معنای عدم تبیین جهان براساس مفاهیم دینی و ارائه تبیین‌های علمی از پدیده‌های اجتماعی است.

د-۳) تجدد و مدرنیسم

اندیشه مدرنیته را می‌توان در چند مفهوم اساسی به این شرح خلاصه نمود: عقل گرایی، انسان گرایی، لیبرالیسم، فردگرایی، آزادی، برابری، کارگزاری تاریخی انسان، داعیه معرفت انسان و اصل ترقی و پیشرفت بی حد و حصر، اینها اجزای پروژه تجدد را تشکیل می‌دهند. تجدد و مدرنیته متضمن نفی هر خصوصیت و تمایزی جز انسانیت است که بتوان براساس آن درباره انسان داوری کرد.^(۱۰)

مدرنیته با اندیشه ترقی شروع شد و علم مدرن معتقد است که تاریخ، منضبط، قانونمند و تابع یک الگوی عمومی است و ما قادریم نظریه پردازیهای عام پیرامون تاریخ، جامعه و پیشرفت داشته باشیم. به اعتقاد آنها، مسیر آینده تاریخ ظهور گوهر «توسعه» است و لذا مدرنیته دورانی خاص می‌باشد که در آن مدرن بودن خود تبدیل به ارزش بی چون و چرا شده است و در آن هر چه به انتهای تاریخ نزدیک تر شده، از ارزش والاتری برخوردار خواهد بود. مجموعه این زوایای فکری به معنای اعتقاد به حرکت تک خطی توسعه و پیشرفت و وجود روایت‌ها یا نظریات عام و فراگیر برای جوانع انسانی است.

در این روایت مدرنیستی، تاریخ مقطع خاصی از تمدن غربی به صورت تاریخ تمدن بشری فرافکن می‌شود، روایتی که فرض را بر این گذاشته که توسعه اجتماعی، اقتصادی سیاسی جوامع غربی تجسمی است از فرایند جهانی و تکاملی «مدرنیزاسیون».^(۱۱)

مدرنیته در برخورد با سدها و موانع، از خود بیرون می‌رود و غیریت‌هایی ایجاد می‌کند. «سنت» یکی از غیریت‌های اساسی مدرنیته است. به طور کلی با ظهور مدرنیته، مفهوم سنت و جامعه سنتی پدیدار شد و حتی این مفهوم لازمه خود فهمی مدرنیته بوده است. از این طریق انسان و جامعه انسانی دو پاره می‌شود، سنتی و مدرن. آن چه مدرن نیست، سنتی است. مفهوم جامعه سنتی از نیازمندیهای ایدئولوژیک مدرنیته برای خودشناسی برخاسته است. مردمان جامعه سنتی در ذهنیت تجدد، هم عصر تجدد نیستند بلکه در زمان دیگری زیست می‌کنند. در ذهنیت تجدد، جامعه سنتی تنها به شرط نفی خود امکان ورود به عصر عقل متجدد و مدرن

را پیدامی کند، یعنی اینکه باید خودش نباشد و این خود نبودن را عقل مدرن تعیین می کند. بدین سان غیریت سنت سبب هویت یافتن، تجدد می شود.^(۱۲)

د-۴) ظهور دولت ملی مدرن

ظهور دولتهای لیبرال دموکراسی در قرن ۱۹، از جنبه علمی به تحقق توسعه غربی کمک شایانی نمود. این دولت ها که به نام دولت رفاه خوانده می شدند برای خود کارکرد رفاهی قائل بودند. این تغییر در رسالت دولت، مخصوصاً وانهادن رسالت ارشادی و هدایتی دولتها از حیث نظری در اندیشه بنیانگذاران سیاست مدرن نظیر جان لاک، توماس هابز و ژان ژاک روسو، ماکیاول و فلسفه فایده گرایی چون جرمی بنتام، ریشه داشت و به طرز کاملاً ملموسی معطوف به روند سکولاریزه شدن جوامع و بسط اومانیسیم و گسترش جهان نگرى جدید در جامعه مغرب زمین می باشد. و از حیث عملی، دولتهای لیبرال دموکرات نظر به اینکه برای خود کارکرد مشخصی تعریف کرده بودند و از رسالت هدایت و ارشاد بشر نیز دست برداشته بودند، کاملاً به جنبه های اقتصادی و مادی توسعه توجه ویژه نمودند.

بنابراین آنچه امروزه توسعه یافتگی نام برده می شود، چیزی است که در تحول تکنیکی و روابط اجتماعی و اقتصادی غرب براساس شالوده فکری اومانیسیم، سکولاریسم، مدرنیسم و دولتهای لیبرال دموکراسی با کارکرد این جهانی شکل گرفته است.

برهمن اساس تئوریهای توسعه مدرنیستی را می توان بر دو فرض استوار کرد:

د-۴-۱) جهان شمولی مفاهیم غربی توسعه و جهان شمولی راه روش توسعه و تکامل جوامع
نتیجه بینش فوق این است که از تاثیر فرهنگ بر شکل دهی روند توسعه در جوامع مختلف غفلت می ورزند و فرهنگ را فاقد هرگونه جایگاهی برای تحلیل می دانند. از این نظرگاه دستاوردهای تمدن غربی فرافرهنگی قلمداد شده و مقید به زمان و مکان خاصی نیست. این محققان می کوشند با الهام از نظریات ماکس وبر، ضمن عرضه الگوهای آرمانی که تعیین کننده سمت و سوی تکامل جوامع مختلف می باشد میزان فاصله جوامع را با آن بسنجند و در مقام مثال برای بروکراسی که یکی از محصولات توسعه و تکامل جوامع بشری است نمونه ای آرمانی ترسیم می کنند و ضمن جهان شمول دانستن آن دوری و نزدیکی جوامع مختلف را به این نمونه آرمانی بحث و بررسی می کنند. از این منظر همه جوامع به سمت و سوی یک بروکراسی

در حرکتند و اختلاف و تفاوت میان جوامع صوری و غیر ماهوی است.^(۱۳)

د-۴-۲- نادیده انگاشتن رویدادهای تاریخی

یکی از دشواریهای عمده پارادایم توسعه مدرنیستی، نادیده گرفتن نقش رویدادهای تاریخی است همین عامل موجب شده تا عوامل فرهنگی و دین در امر توسعه نادیده گرفته شوند. دست یازیدن به مکتب رفتارگرایی چونان یک روش و اعتقاد به عدم استقلال تاریخ از جمله عواملی هستند که نقش متغیرهای تاریخی را در این مطالعات کم رنگ ساخته است و از سوی دیگر بی توجهی به تاریخ، سطحی نگری بیش از حد این گونه تحلیلها را در پی آورده است.

بر این اساس و با توجه به مشکلات ناشی از نادیده گرفتن رویدادهای تاریخی، امروز بار دیگر توجه به تاریخ و جامعه مطمح نظر محققان قرار گرفته و رویکرد جدیدی برای مطالعه و بررسی مفاهیم حاصل از نوگرایی در جوامع مختلف شکل گرفته است که از آن به جامعه شناسی تاریخی یاد می شود. در این رویکرد تلاش بر این است که پدیده‌ها در بستر تاریخی و اجتماعی آن بررسی شوند، از این منظر مفاهیم سیاسی غرب زائیده برخی رویدادهای مهم تاریخی جوامع غربی است و کشورهای که چنین رویه‌هایی را تجربه نکرده‌اند راه دیگری را در پیش خواهند گرفت و هرگز نمی توان این نهادها و مفاهیم را به این جوامع تحمیل کرد.^(۱۴) اندیشمندان نحله پست مدرن به عنوان شکل تکامل یافته‌ای از اندیشه مدرن که درصد آشکار ساختن بحرانهای مدرنیسم می باشد^(۱۵) معتقدند که تاریخ مراحل اجتناب ناپذیر ندارد و هیچ فراروایت و قانونمندی کلی در کار نیست که همه کشورها و انسانها تابع آن باشند و نظریات عمومی که ناظر و شامل بر تجربه همه کشورها باشند، فاقد اعتبارند.

فن شناختی مدرنیته از نوعی قالب بندی برای زندگانی انسان بهره مند است که باید در یک آرمان شهر فن شناختی به کمال برسد و با اعتقاد به حرکت تک خطی تاریخ بشر، معتقد است که می توان کلیت یک جامعه بشری را از نوقالب بندی کرده و با آن چه نام آنرا «شناسایی عینی و عملی» می نهد، می توان مدلهای پیش ساخته‌ای برای پیشرفت هر جامعه ترسیم نمود. اما پست مدرنیسم هرگز قالب بندیهای مطلق گرایانه را نمی پذیرد و به مدلهای توسعه نسبیت تاریخی می بخشد و از این طریق به اشکال و صور گوناگون انسانی و زندگی بشر امکان دوام و بقا می بخشد. آن پیشتازی روشنفکرانه (مدرنیته) که خود را پیشرو تاریخ فرض می نمود و تمام تاریخ پشت سر خود را تاریخ ظلم می پنداشت و می خواست توده‌ها را از محرومیتشان آگاه

سازد و آرمانهای مدرن را به سراسر زمین بگستراند، دیگر چنان میدانی در اختیار ندارد و این امکان وجود دارد که بسیاری از انواع صورتهای زندگی بشری که در حال از میان رفتن هستند، دور از دست اندازیهایی روشنفکرانه باقی بمانند.^(۱۶)

لیوتار، پست مدرنیسم را به مثابه «دیرباوری» نسبت به فراروایتها تعریف می کند. او طرفدار چرخش به سمت «روایت فرد» است که به اختلاف اعتبار می دهد و از منطق غیرقابل تحمل که برگرفته از «فرا روایت های پیشرفت» می باشد، می گریزد.

بنابراین پست مدرنیسم را می توان واکنشی درمقابل فلسفه مدرنیسم دانست. برخلاف اندیشمندان مدرنیستی مثل دکارت، کانت، هگل که روی فاعل شناسا، عقل گرایی بی قید و شرط، استعلا، حقائق مطلق، یا قوانین عام و کلی وحدت شخصیت و پیشرفت خطی تکیه می کردند، پست مدرنیستها تحت تاثیر کسانی چون نیچه، هایدگر، و ویتگنشتاین، بارد، باورهای مذکور، روی نسبی گرایی، کثرت گرایی، بی اعتباری فرا روایتها یا نظریه های عام و فراگیر، عدم قطعیت، تفاوت، گسستگی، پراگندگی، و فقدان معنای نهایی تکیه می کنند.^(۱۷)

براین اساس، ذهنیت توسعه متاثر از مدرنیته، به سبب گرایش ساخت شکنانه پست مدرن، فرو می ریزد. از دیدگاه مذکور، در پس گفتمان توسعه ونوسازی، قوم مداری و قدرت محوری دیدگاه غربی نهفته است و زاکس در این زمینه معتقد است که: «گفتمان توسعه، متضمن نوعی جهان بینی غربی است که طبق آن همه ملتها باید مسیر یگانه کشورهای غربی را دنبال کنند و این همان غربی کردن جهان است». این جمود فکری سبب گسترش همسانی و نابودی تنوع و دگرگونی می شود. «دیگری» را حذف می کند و بدین سان تحول فرهنگی را متوقف می سازد.^(۱۸) در حالیکه توجه به ساختارهای اجتماعی موجب می شود که مفاهیم ونوآوری های مربوط به هر تمدن در ظرف مکانی وزمانی خود تحلیل و ارزیابی شده و از تعمیم عجولانه دستاوردهای یک تمدن به دیگر تمدنها جلوگیری شود، پس باید چنین گفت که توسعه یک فرایند عملی است و قانونمندیهای علمی آن برای شرق و غرب ویا همه جوامع یکسان است ولی روشهای متفاوت می باشد.

از این رو ضروری است که در ورای الگوهای جهان شمول مدرنیستی به درک روندهای توسعه خاص در هر حوزه جغرافیائی، مانند جهان اسلام، خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی نائل شویم. اما باید به این نکته مهم نیز توجه نمود که اختصاص گرایی مزبور تنها در سطح تفاوتهای

فرهنگی خلاصه نمی‌شود. بلکه در مورد کشورهای غیر غربی با سابقه تمدنی زیاد بر حسب نوع تمدن آن کشور. این خاص گرائی خود را در سطح تمدنی نیز نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد تمامی الگوهای مطالعاتی توسعه غربی، حتی آنجا که به بررسی کشورهای غیر غربی می‌پردازد، حتی الگوهای خاص گرا تمایزات تمدنی را جدی نمی‌گیرند و از دیدگاه تجدد غربی به مطالعه جوامع غیر غربی می‌پردازند. در حالیکه جوامع غیر غربی اساساً در ساخت تمدنی خاص خود حضور دارند. مانند جوامع مسلمان که نوعاً درسه ساخت کلی‌اسلامیت، تجدد و ملیت زیست می‌کنند.

۴- نظریه پردازی توسعه مبتنی بر وجوه تمدنی

نظریه پردازان در مطالعات توسعه همواره روابط موضوعات و محمولات را قرار دادی و فرضی قلمداد کرده و این قراردادها را برای رسیدن به هدف خاصی منظور می‌کنند و به هر ترتیبی که آنان را به اعمال تغییر در وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب برسانند، نظریه پردازی می‌کنند. به این ترتیب هیچیک از قواعد فلسفه و منطق در نظریه پردازی توسعه به کار برده نمی‌شود و تنها قاعده منطقی معتبر در نظریه پردازی توسعه آن است که نظریه مطرح شده با نیازهای توسعه‌ای آن جامعه سازگار باشد.

بر اساس این مبنای معرفت‌شناختی، توسعه هر جامعه‌ای باید با نیازهای اجتماعی و فرهنگی آن جامعه مربوط باشد و هر جامعه‌ای تنها در صورتی در الگوی توسعه خود با جوامع دیگر مشارکت می‌کند که دارای مشترکات اجتماعی و محیطی باشد و از اینرو ارائه یک الگوی جهانی توسعه نیز مبتنی بر مولفه‌های مشترک بشری امکان پذیر می‌باشد.

نکته دیگری که باید بدان اشاره شود این است که الگوهای توسعه پس از طراحی، به مجرد عملیاتی شدن در جوامع انسانی با محدودیتهائی مواجه می‌شوند که منجر به بازنگری در این الگوها و پیدایش مفاهیم جدید دیگر می‌گردد.

نظریه پردازی پیرامون توسعه عبارتست از انتقاد از وضع موجود، درک لزوم تغییر محیط اجتماعی، تولید نیازهای نوین، ترسیم وضعیت مطلوب، فراهم نمودن مبنای نظری تغییر، تمهید حاملان و کارگزاران تغییر. این نظریه پردازی تابعی است از واقعیت موجود و همواره نسبت مشخصی میان تئوری و واقعیت وجود دارد و نظریه در صدد کشف روابط علی میان پدیده

می‌باشد.

رهیافتهای مختلفی در باب نظریه پردازی توسعه وجود دارد از جمله رهیافت توسعه لیبرالیستی، راه رشد غیرسرمایه داری، شیوه تولید آسیائی . توسعه آسیای جنوب شرقی و رهیافت توسعه دینی.

رهیافت توسعه دینی به دلیل انطباق با شرایط اجتماعی و محیطی جهان اسلام، پاسخگوی نیاز انسان مسلمان و درچارچوب تمدن دینی طراحی شده است. درحالیکه رهیافتهای دیگر به دلیل تناسب با شرایط محیطی و تمدنی جوامع غربی، برای تطبیق درمورد جوامع اسلامی از ضریب خطای بالائی برخوردار خواهد بود.

اسلام به عنوان دین وقتی منبع نظریه پردازی قرار می‌گیرد که تعالیم آن در قالب یک مکتب حیات بخش و به صورت ایدئولوژیک طراحی گردد. درچنین صورتی است که امکان بهره برداری از آن به عنوان منبع نظریه پردازی وجود خواهد داشت.

در طرح اسلام، خدامحوری در برابر انسان محوری قرار می‌گیرد. اسلام، انسان را عامل هرگونه سرکشی و طغیان معرفی می‌کند و همه نگرشهای مبتنی بر انسان محوری را باطل و آنان را درنیل به اهداف خود ناتوان می‌داند. این دیدگاه اساسی ترین موضع اسلام درباره منشأ، استعمار و امپریالیسم می‌باشد. بدین ترتیب در برابر مفهوم آسمانی تزکیه که جامعه منزه و پاک را نشان می‌دهد، جامعه استعلائی و فرعونی قرار می‌گیرد. زیرا فرعون با توهم «انا ربکم الاعلاء» به رویکرد «واستخف قومه فاطاعوه» رسید.

بنابراین انگاره اسلام به زدودن توهم انسان محوری معطوف گردید و از منظر قرآن تمامی اقوام مترف، مفسد، طاغی و مشرک به این دلیل از سعادت بی بهره بودند. بنابراین براساس مفهوم طغیان است که ویژگی‌های جوامع توسعه نیافته در طرح حواره اسلام مشخص می‌شود.^(۱۹) جامعه طغیان گر جامعه‌ای است که به جای خدا محوری براساس «انسان محوری» فرد مستبد یا براساس انسان محوری جمعی بنا شده است. در چنین جامعه‌ای، حکومتها اجازه هدایت مردم و خروج آنان از سیطره فرد و منیتهای او به سیطره الهی را نمی‌دهند و فرهنگ استعلا و برتری جوئی میان مردم و حاکمیت از یک سو و میان گروههای مختلف اجتماعی باهمدیگر از سوی دیگر و میان حاکمان از طرف دیگر، رواج دارد. به این ترتیب اصالت انسان به عنوان معیار تمایز تمدن اسلامی از تمدنهای غیراسلامی می‌باشد.

ازسوی دیگر نگرش اسلام به آخرت وجه تمایز تمدن اسلامی از تمدنهای دیگر می‌باشد. اسلام با اصالت دادن به روح معتقد به جاودانگی انسان و پیمودن مسیر استکمال توسط معنوی اوست و مرحله حیات این جهان را مرحله‌ای از مراحل مختلف سیر الی ... می‌داند و معتقد است علاوه بر این جهان که کشت زار، است جهان آخرت، سرای ابدی به منظور بهره بردن از کشت این جهانی است. بنابراین از منظر اسلام زندگی دنیوی به عنوان حقیقت پذیرفته شده است اما مومنان با نگرش فرا مادی در جهت تکمیل بعد معنوی خود برمی آیند. براین اساس اتخاذ هر الگوی توسعه معطوف به چنین تاملات نظری است.

۵- الگوی توسعه

بررسیهای صورت گرفته توسط کشورهای مختلف در حال توسعه این مهم را به اثبات می‌رساند که الگوی توسعه‌ای قابل دفاع و کاربردی است که مولفه‌های بومی، جغرافیایی و پتانسیل‌های موجود در آن کشور را مورد نظر داشته باشد و در واقع روح حاکم بر آن الگو، الهام گرفته از شرایط خاص کشور هدف باشد.

توسل به الگو در همه علوم یک ضرورت اجتناب ناپذیر است چرا که اکثر فلاسفه، اندیشمندان و محققان که درباره زندگی اجتماعی انسان به بحث پرداخته‌اند، همواره به مشابهت با بعضی تصاویر توسل جسته تا بتوانند جامعه را معرفی کنند.^(۲۰)

واقعیت جامعه امری است پیچیده، چند وجهی و پویا، برای اینکه بتوان از یک واقعیت اجتماعی شناخت کافی به دست آورد باید ابتدا آنرا به اجزاء تشکیل دهنده‌اش تجزیه نمود یا برای اینکه جوامع کامل با یکدیگر مقایسه شوند باید از یک نمونه عالی استفاده کرد. این نمونه عالی اصطلاحاً الگو نامیده می‌شود.

اصطلاح الگو را انسان شناسان حداقل از ۱۸۷۱ به مفهومی چند جانبه بکار بردند و این کاربرد آزاد تا کنون ادامه داشته است. از ۱۹۲۰ به بعد این اصطلاح را جامعه شناسان و روانشناسان و دیگر علمای علوم اجتماعی غالباً بدون تعریف بکار برده‌اند.^(۲۱)

آلن بیرو معتقد است: «الگو واژه‌ای است مصطلح بین جامعه شناسان انگلوساکسون که عیناً در زبان دیگر دانشها بکار آمده است و معنای مدل، گونه و هنجار از آن برمی آید».^(۲۲)

الگو چیزی است که شکل گرفته و در یک گروه اجتماعی به این منظور که به عنوان مدل یا

راهنمای عملی در رفتارهای اجتماعی به کار آید، حضور می‌یابد، الگوها آن شیوه‌های زندگی هستند که از صورتی فرهنگی منشاء می‌گیرند.

عمده تعاریف در خصوص الگو سمت و سوی رفتاری و فرهنگی دارد. لذا با استعانت از یکی از معانی الگو یعنی مدل به تبیین الگو و مدل توسعه بهینه می‌پردازیم.

الگو و مدل توسعه عبارتند از کاملترین وجه ممکن از زیرساختها، بینش‌ها، ارزش‌ها و رفتارهایی که به عنوان یک سرمایه انسانی خلاقیت تک تک انسانها را موجب گشته، به بازسازی کامل جامعه بویژه از دیدگاه ایجاد نهادهای تازه‌ای که متناسب به بصیرت و اندیشه‌های جدید باشند. می‌پردازد. در جریان این بازسازی و این نهادسازی جدید تمدن تازه‌ای ایجاد می‌شود و نتیجه حاصله، جامعه‌ای توسعه یافته است.

بنابراین الگوی بهینه توسعه باید بتواند باورهای فرهنگی، نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را به صورت بنیادین چنان متحول سازد تا با ظرفیت‌های شناخته شده جدید، متناسب شوند و طی این فرایند افزایش مستمر و پیوسته تواناییها، قابلیت‌ها و امکانات بالفعل جامعه از طریق ظرفیت‌سازی‌های فیزیکی، مدیریت بهینه منابع، آموزش و تربیت نیروی انسانی، ایجاد نهادهای لازم برای اداره بهتر امور، دستیابی به زندگی بهتر و رفاه بیشتر مادی و معنوی صورت پذیرد و براساس قابلیت‌ها و استحقاقها کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی‌تر ارتقا یابد.

چنین الگوی بهینه‌ای باید از مولفه‌های ممتازی برخوردار باشد و در فرایند توسعه یافتگی نهادینه گردد. در چنین وضعیتی الگوی بهینه توسعه برای هر کشوری، خاص آن کشور وجود خواهد داشت. و هرگز کشوری که الگوی توسعه آن دقیقاً مانند الگوی توسعه در کشور دیگر باشد. یافت نمی‌شود. شاید بتوان چارچوب‌های همسانی را در الگوها یافت اما در مولفه‌های برنامه‌ای تفاوت‌هایی اساسی میان آنها وجود دارد.

اگر توسعه را یک فرایند عملی بدانیم که قانونمندیهای علمی آن برای شرق و غرب یکسان باشد، قطعاً روشهای متفاوت خواهد بود.

هر الگوی توسعه‌ای واحد و یگانه است الگو به معنای مجموعه‌ای از ارزشهاست. روشهای توسعه‌ای کشورها متفاوت می‌باشد ولی قانونمندیهای علمی آن یکسان می‌باشد.

بنابراین توسعه علاوه بر داشتن مبانی علمی و شاخص‌های یکسان دارای روشهای متفاوتی

برای رسیدن به اهداف آن که در شاخص‌ها متجلی است، می‌باشد. به طوریکه لحاظ شرائط زمانی، مکانی فرهنگی وبومی جوامع در شکل‌گیری روشهای توسعه آن جوامع نقش بسزایی دارد و جوامعی که الگوی توسعه خود را با شرائط بومی جامعه خود وفق ندهند، قطعاً در مسیر توسعه با چالش‌های روبرو خواهند بود.

از این رو الگوی توسعه هر کشوری باید در قالب ظرفیتهای خودی ومبتنی برویژگیهای ارزشی و فرهنگی آن جامعه سازماندهی شود. طبیعی است براین اساس می‌توان درعین استفاده از تجارب دیگران، در هدف‌گذاریها و ارائه تصویری آرمانی از جامعه توسعه یافته در چارچوب ارزشهای فرهنگی و مذهبی خود اقدام نمود. بنابراین دیدگاهی که بر بومی بودن الگوی توسعه تاکید می‌ورزد براین عقیده است که مفاهیم والگوی نظری غربی زائیده تمدن غربی است وریشه در تاریخ این جوامع دارد و به هیچ روی نمی‌توان آنها را در خصوص جوامع دیگر بکار بست. تقلید بی چون وچرا از الگوی توسعه غرب ویا شرق مشکل عقب ماندگی کشورهای جویای توسعه را حل نخواهد کرد. نهادهای تقلیدی غرب به دلیل عدم تناسب با فرهنگ وساختارهای سیاسی، اجتماعی وتاریخی این جوامع نه تنها به ثبات وتوسعه نخواهد انجامید بلکه خود عامل ستیزه‌ها وجنبش‌های خشونت باری در این جوامع خواهد بود. بنابراین پرداختن به عناصر فرهنگی و ظرفیتهای خودی ومولفه‌های بومی در روند توسعه از اهمیت کافی برخوردار بوده و نمی‌توان دستاوردهای یک تمدن را بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی، جهان شمول پنداشت.

بنابراین توسعه در قالب هویت هر ملت و جامعه شکل می‌گیرد.^(۲۳) از اینرو جامعترین و مطلوب‌ترین نوع توسعه که همه ابعاد آن را در بر می‌گیرد می‌توان توسعه ملی نامیدمی‌شود. توسعه ملی مسیری است که همه کشورها به طور جداگانه برای خودانتخاب کرده و آن را کم و بیش دنبال می‌کنند. توسعه روندی چند خطی یا چند مسیری است، همه جوامع لزوماً مسیر یکسان و واحدی به سوی توسعه طی نمی‌کنند. در این مقوله مسیرهای بدیل را می‌توان دنبال کرد.^(۲۴)

دستیابی به توسعه ملی امری لحظه‌ای و آنی نیست، بلکه نیاز به یکسری لوازم و شرائط دارد و ابتدا باید توسط محققان و اندیشمندان هر جامعه به صورت یک تئوری تدوین شود. شکست و یا پیروزی یک طرح توسعه ملی بستگی کامل به مندلوژی تدوین آن دارد. اگر طرحی مبتنی

بریک فرایند مشخص و معین و قابل اجرا، برپایه واقعیات کشور تدوین شود مسلماً احتمال به نتیجه رسیدن آن افزایش خواهد یافت. به علاوه طرح‌های توسعه ملی در کنار خود باید مجموعه‌ای از مکانیزم‌ها، قوانین، مقررات، فرهنگ‌سازی، محیط‌سازی و فرایندسازی داشته باشند تا به آزادسازی انرژی درونی جامعه منجر شده و اهداف حاصل گردد.

به منظور طراحی الگوی بهینه توسعه ملی مولفه‌های ذیل باید مورد ملاحظه قرار گیرند: (۱) تدوین تئوری توسعه ملی، تئوری توسعه ملی بیانگر اصلی‌ترین جهت‌گیری‌های توسعه یک کشور در بلندمدت می‌باشد. این نظریه حدود بین تقابلهای تعیین‌کننده در فرایند تشخیص مشی توسعه را تعیین می‌کند و در قالب دیدگاهی شفاف و کاربردی چشم‌اندازی از آینده توسعه ملی و نقش کشور در عرصه جهانی به دست می‌دهد. (۲۵)

تئوری توسعه ملی، اساس تعیین راهبردها و خط‌مشی‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، امنیتی و دفاعی کشور را تشکیل می‌دهد و جهت‌دهنده نقش و وظائف دولت نحوه مشارکت مردم در فعالیت‌های توسعه و چگونگی نظام تصمیم‌گیری و اجراست.

انواع تئوری‌های توسعه و روشهای برنامه‌ریزی وجود دارند که یک کشور می‌تواند یکی از آنها را انتخاب کند. کشوری که در آستانه شروع برنامه توسعه خود می‌باشد، باید معین کند که چه روش یا ترکیبی از روشها برای احتیاجات و هدفهای مخصوصش مناسب است و انتخاب نهایی نباید به صورت چشم بسته و تقلید از روشهایی که در کشورهای دیگر موفق بوده صورت گیرد. (۲۶)

(۲) تئوری یا دیدگاه جامعی که تعیین‌کننده چارچوب اساسی الگوی توسعه باشد می‌باید با همساز و تداوم سازگاران اولویتهای، عملکردها، مناسبات درونی و بیرونی و اصول مدیریت توسعه همراه باشد. در غیر این صورت تصمیم‌گیران در بخشهای مختلف به انتخاب بهترین‌ها در حوزه کار خود مبادرت می‌کنند و در نتیجه برنامه، مجموعه‌ای از اهداف متعالی و آرمانی می‌شود که اولاً با توجه به محدودیت امکانات و منابع امکان تحقق همه آنها مقدور نیست و ثانیاً چه بسا ناهماهنگی و بعضاً تناقضهایی بین انتخابها در یک زمینه با انتخابهای خوب در زمینه دیگر وجود داشته باشد. بدون تردید با توجه به اینکه امکان رسیدن به همه مطالبات در یک دوره مشخص فراهم نیست، لذا توجه به اولویت‌ها ضرورت دارد. تئوری توسعه ملی در واقع در برگیرنده جهت‌گیری اساسی و تعیین‌کننده اولویتهای خواهد بود.

(۳) برای تدوین یک الگوی بهینه توسعه به لحاظ منطقی باید نسبت به چهارمسئله آگاهی کامل

داشت، اول اینکه این الگو باید متکی بر مبانی اعتقادی و در چارچوب اصول و ارزشهای نظام باشد. دوم اینکه باید از سویی درک روشنی از جهان درعرصه‌های مختلف داشت و از سویی دیگر از امکانات و قابلیت‌های سرزمین و همچنین محدودیت‌ها و تنگناهای توسعه کشور مطلع بود. سوم اینکه می‌باید نسبت به مقیاس جمعیت درافق مورد نظر و برآورد حجم تقاضاهای ارسالی این جمعیت آگاهی کامل حاصل نمود و چهارم می‌باید از موقعیت جغرافیایی سیاسی کشور در منطقه تحلیل مناسب و واقع بینانه ای داشت.

۴) راهبرد توسعه باید از همانگی و اشتراک مبنائی واحد برخوردار باشد و نباید این راهبردها از برنامه‌ای به برنامه دیگر تغییر پیدا نماید.

۵) تعیین نقش و جایگاه بین المللی کشور یکی از مسائل اصلی است که می‌باید قبل از تعیین الگوی بهینه توسعه مورد بررسی قرار گرفته و تعیین نمود. در این خصوص می‌توان نقش و جایگاه بین المللی کشور را براساس درونگرایی مطلق، برونگرایی مطلق و درونگرایی یا برونگرایی نسبی تعیین نمود. در درونگرایی مطلق یک نقش نسبتاً منزوی برای اقتصاد کشور انتخاب می‌شود. این دیدگاه ناظر بر سیاست‌هایی نظیر خودکفائی در تامین نیازهای اساسی، جایگزینی واردات، اتکاء به منابع داخلی، عدم سرمایه گذاری خارجی و نظایر اینهاست. برونگرایی مطلق نیز به معنای شرکت در فرایند یکپارچه شدن اقتصاد جهانی، پذیرش نقش تخصصی برای رقابت در بازارهای جهانی، سرمایه گذاریهای مشترک با سایر کشورها و نظایر آنها می‌باشد و همچنین درونگرایی یا برونگرایی نسبی نیز به معنای حضور در عرصه جهانی در چارچوب مناسبت اقتصادی و همکاری‌های سازمان یافته با کشورهای مختلف می‌باشد. این مناسبات می‌تواند در قالب گروه بندی‌های مختلفی براساس مشترکات جغرافیائی - عقیدتی و سیاسی شکل گیرد.

۶) یکی از مسائل مورد مناقشه در تعیین الگوی بهینه توسعه جهت گیری‌های اقتصادی است. اینکه الگوی توسعه، چند بخشی و یا الگوی توسعه متکی بر بخش خاص باشد، همچنین از نظر مشی اقتصادی نیز گزینه‌هایی نظیر اقتصاد برنامه ریزی شده و متمرکز، اقتصاد هدایت شده و اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد را می‌توان برگزید.

۷) جهت گیری فرهنگی از جمله تعیین نسبت بین سنت و مدرنیسم از مولفه‌های دیگر الگوی بهینه توسعه می‌باشد. نقد سنت و مدرنیسم تقویت مولفه‌های انتخابی هویت ملی به صورتی

که در آن ضمن حفظ ارزشهای اصیل به جاماده از گذشته سنت‌ها بازسازی شوند به صورتیکه ضمن حفظ سنت‌ها کارکرد مدرن از دل سنت‌های به جای مانده از گذشته استنتاج گردد. (۸) عدالت و توزیع درآمدها به صورتیکه به کاهش فقر منجر شود. «یک برنامه که حاوی هیچ گونه اهدافی دایر بر فقر، بیکاری و نابرابری نباشد به سختی می‌توان آنرا برنامه توسعه نامید» (۲۷) مدیریت توسعه به صورتیکه دولت متولی مطلق و پاسخگوی نیازهای اجتماعی تلقی گردد و یا در نقطه مقابل آن دولت و مردم به صورت مشترک در مدیریت و هدایت فرایند توسعه مسؤولیت مشترک داشته باشند.

بر اساس مولفه‌های فوق می‌توان الگوی توسعه کشور را به سمت الگوی توسعه مطلوب تغییر داد.

۶- نتیجه گیری

هرگونه نظریه پردازی در خصوص الگوی توسعه لزوماً باید براساس مبانی تمدن و معرفت شناختی ملهم از فرهنگ و توجه به نقش رویدادهای تاریخی صورت گیرد. گفتمان توسعه مبتنی بر تجدد متضمن نگرشی است که بر اساس آن باید همه ملت‌ها مسیر یگانه کشورهای غربی را طی کنند و این همان غربی کردن جهان می‌باشد. این جمود فکری تحول فرهنگی جوامع را مخدوش می‌سازد. از این رو فرافرهنگی دانستن دستاوردهای توسعه غربی و تحمیل آن بر اساس مبانی مدرنیته، فاقد اعتبار و کارایی است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که به رغم وجود نهادی آموزشی غربی، به تعهدات عمیق نسبت به ارزشها، نهادها و فرهنگ بومی و ملی جوامع مختلف از بین نرفته است. توجه به ساختارهای اجتماعی موجب می‌شود که مفاهیم و ابتکارات هر تمدنی در ظرف زمانی و مکانی خود تحلیل شوند و از تعمیم عجولانه دستاوردهای یک تمدن به دیگر تمدن‌ها جلوگیری شود.

تجارب گذشته به ما می‌آموزند که دیگر مدل‌های تک بعدی اقتصادی جز ایجاد لنگش و عدم تعادل و ایجاد بحران پیامد دیگری نخواهند داشت. امروز مدلی از توسعه مناسب است که ضمن توجه به مسائل درونی کشور در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و کمک به بستر سازی مناسب در این زمینه، هدفهای توسعه ملی را دنبال کند.

به نظر می‌رسد مدل هندسی توسعه جوامع مسلمان توسعه حجمی پویا با تاکید بر محور

ارزشها و کرامت انسانی و منطبق بر شرایط اجتماعی، تاریخی و محیطی می‌باشد. توسعه حجمی به دو صورت ایستا و پویا قابل تصور می‌باشد. در آغاز دوره توسعه حجمی، شرایط ایستا و غیر متحرک بود بدین صورت که به اضلاع توسعه به صورت دبدو توجه می‌شد و این حالت همانند توسعه سطحی بود. با این تفاوت مه هر بار دو ضلع از سه ضلع موجود ملاحظه می‌شد.

با توجه به اشکالات توسعه حجمی ایستا، می‌توان انسان را در مرکز و محور توسعه قرار داد تا حجم توسعه حول آن محور به چرخش در آید. پویائی حجم توسعه به معنی همزمان دیدن انسان، اقتصاد و صنعت با محوریت ارزشهای انسانی است.

در مدل و الگوی توسعه حجمی متحرک، کرامت و تعالی انسان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، علت عمود بودن ارتفاع بر قاعده نیز اولویت خدامحور بودن انسان و پیشرفت معنوی او در مقایسه با موقعیت‌های مادی است. این الگوی توسعه با محور قرار دادن انسان، باورهای فرهنگی و نهادهای اجتماعی را چنان متحول می‌کند که تواناییها و قابلیت فرد و جامعه از طریق ظرفیت‌سازی جدید، شئون مادی و معنوی انسان را ارتقاء می‌بخشد.

منابع عقیدتی و فرهنگ دینی جوامع مسلمان مخصوصاً اندیشه‌های شیعی به شدت آرمانی، اخلاقی و انسانی است. و این مساله با توسعه حجمی متحرک انطباق تام و تمام دارد و می‌توان این نوع از توسعه را به عنوان الگوی توسعه مبتنی بر ویژگیهای ارزشی و فرهنگی جوامع غیر غربی مخصوصاً جوامع اسلامی مطرح نمود.

الگوئی که در عین استفاده از تجربه دیگران، در هدف‌گزاریهها و ارائه تصویر آرمانی از جامعه توسعه یافته در چارچوب نظام فرهنگی دینی ملی و بومی اقدام می‌نماید.

این بر خلاف الگوی مدرنیته توسعه که مبتنی بر رشد عقلانیت صوری یا فنی است به صورتی که بدبینی و شکاکیت اندیشمندان غربی در خصوص اثرات ویرانگر پیدایش جامعه توده‌ای یا فرهنگ توده‌ای، صنعتی شدن فزاینده، رشد و اشاعه مستمر شیوه تولید سرمایه داری و نرخ شتابان صورتهای تغییر اجتماعی را موجب شده است، الگوی دینی، بومی و ملی توسعه، راه برون رفت از معضل عقب ماندگی و رسیدن به جامعه کریمه را خواهد گشود.

به اعتقاد امام خمینی (ره)، کشورهای پیشرفته صنعتی اگر به کره مریخ هم بروند، باز از سعادت و فضائل اخلاقی و تعالی روحی عاجزند و قادر نیستند مشکلات اجتماعی خود را حل

کنند. چون مشکلات اجتماعی و بدبختیهای آن، محتاج راه حل های اعتقادی و اخلاقی است.

منابع

- ۱- عبدالعلی قوام، نقد نظریه های نوسازی و توسعه سیاسی، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۴، ص ۲۲
- ۲- برای اطلاع بیشتر ر. ک. به نقد نظریه های نوسازی و توسعه سیاسی، ص ۱۹۷-۲۱۴
- ۳- علی اصغر جعفری، آسیب شناسی توسعه در ایران، فصلنامه کنکاش و پژوهش، سال اول، شماره اول، ص ۱۶
- ۴- مائول کاستلز، «عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ: ظهور جامعه شبکه ای» ترجمه احد علیقلیان و افشین خاکباز جلد اول، انتشارات طرح نو، ص ۶۹
- ۵- ر. ک. به مبانی مابعد طبیعی علوم نوین، آدوین آدوربرث، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، ۱۳۶۸
- ۶- محمد رضا نیکفر، دکارت در قبیله ما، نگاه نو، شماره ۲۹، ص ۱۲.
- ۷- برای اطلاع بیشتر ر. ک. به سید حسین نصر، معارف اسلامی در جهان معاصر، تهران، ۱۳۷۴

8- Eternal order

9- Tempolar order

- ۱۰- حسین بشیریه «نقد و نظر» سال سوم، شماره دوم و سوم، ص ۴۴۷
- ۱۱- بری اسمارت، حسن چاوشیان، شرائط مدرن، مناقشه های پست مدرن، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۳، ص ۲۲
- ۱۲- بشیریه همان، ص ۴۴۸-۴۵۴
- ۱۳- حجت ا... ایوبی، فصلنامه مطالعات راهبردی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، شماره اول، ۱۳۷۵، ص ۴۸
- ۱۴- سید حسین پیمان، توسعه و نظام بهره وری در منظر امام خمینی (ره)، بی تا، ۱۳۷۴، ص ۸۰
- ۱۵- رامین جهان بگلو، «مدرنیته، دموکراسی و روشنفکران» نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۵۹
- ۱۶- داریوش آشوری، سنت و مدرنیته و پست مدرن، موسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۵، ص ۱۳
- ۱۷- وحید بزرگی، «دیدگاههای جدید در روابط بین الملل» نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۶
- ۱۸- ولفگانگ زاکس به «نگاهی نو به مفاهیم توسعه» ترجمه فریده فرهی و وحید بزرگی، تهران، نشر مرکز ۱۳۷۷، ص ۵۱
- ۱۹- برای آشنایی بیشتر با مفهوم قرآنی طغیان ر. ک. به: محمد پزشکی، استبداد از نظر قرآن، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۱۹، سال - پائیز ۱۳۸۱
- ۲۰- غلامعباس توسلی، نظریه های جامعه شناسی، سمت، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۴۳
- ۲۱- ر. ک. به جولپوس گوله، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه جمعی از مترجمین، انتشارات مازنار، تهران، ۱۳۷۶، ص ۹۱
- ۲۲- آلن بیرو، فرهنگ علوم اجتماعی، ترجمه باقر ساروخانی، انتشارات کیهان، چاپ سوم، بهار ۱۳۷۵، ص ۲۶۰
- ۲۳- خادم آدم، ناصر، اصطلاحات توسعه، نشر اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۱۳۷
- ۲۴- اس. سی. دیوب به، نوسازی و توسعه در جستجوی قالبهای فکری بدیهی، نشر قومس، چاپ اول، ۱۳۷۷، ص ۱۸
- ۲۵- محمد حسن فولادی، مقاله نظریه پایه توسعه ملی، مجموعه مباحث و مقالات اولین همایش تدوین برنامه سوم توسعه کشور، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۷، جلد اول، ص ۱۹
- ۲۶- مایکل تودارو، برنامه ریزی برای توسعه ودلها و روشها، انتشارات سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۷۰، ص ۹۷
- ۲۷- مصطفی ازکیا، جامعه شناسی توسعه نیافتگی روستائی ایران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۱